

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

آیا مباحث قطع جزء مباحث علم اصول است؟

قبل از ماه مبارک رمضان مباحثی را به عنوان مقدمه مباحث حجج ذکر کردیم؛ اکنون نوبت به مباحث اصلی می‌رسد و از مباحث قطع که اولین بحث در مباحث عقلیه علم اصول است، بحث را شروع می‌کنیم. در بحث قطع معمولاً بزرگان در جهاتی بحث می‌کنند؛

اولین جهت این است که آیا بحث از قطع و مسائل مربوط به قطع، بحث از منجزیت علم اجمالی، بحث از تجرّی، بحث از قیام امارات، و مباحثی که معمولاً در کتاب القطع عنوان می‌شود، آیا از مباحث علم اصول است یا این که از مباحث علم اصول نیست؟. مرحوم شیخ انصاری **اعلی الله مقامه الشریف** در کتاب «رسائل» به این بحث بالصراحه اشاره فرموده‌اند که آیا مباحث قطع از مسائل علم اصول است یا این که خارج از علم اصول است؛ لکن در اول «رسائل» از کلام ایشان، دو مطلب یا - به تعبیر دیگر- دو دلیل را می‌توانیم استفاده کنیم که مباحث قطع جزء مباحث علم اصول نیست. مرحوم آخوند خراسانی **قدس سره** در اول جلد دوم «کفایه» در یک سطر سه مطلب را عنوان فرموده‌اند: **یک مطلب** این است که مباحث قطع خارج از مسائل علم اصول است؛ **مطلب دوم** این که مباحث قطع اشبه به مباحث علم کلام است؛ و **مطلب سوم** این که به جهت شدت مناسبت بین مباحث قطع و مباحث امارات، مباحث قطع را استطراداً در علم اصول عنوان می‌کنیم. اما ایشان نیز بر هیچ یک از این سه مطلب دلیل نیاورده‌اند.

نکته دیگر آن که بحث از مباحث قطع در کتب قدمای از علمای اصول مطرح نشده، کتاب «الذریعة» مرحوم سید مرتضی را اگر ببینید (که دو جلد در مباحث علم اصول است)، در آن بحثی از مباحث قطع یا حجیت قطع، منجزیت علم اجمالی و امثال اینها مطرح نشده و همچنین است کتاب اصول شیخ طوسی و دیگران؛ و این بحث معمولاً در کتب متأخرین یا متوسطین بین متقدمین و متأخرین عنوان شده است، و در غیر از اینجا هم در کتب دیگر، وقتی مراجعه می‌کنیم چیزی به عنوان مباحث قطع وجود ندارد. پس، از یک طرف در هیچ علمی نمی‌بینیم که بحث قطع مطرح شود؛ و از طرف دیگر، ادعا این است که مباحث قطع جزء مسائل علم اصول نیست و خارج از مسائل علم اصول است. لذا، باید یک مقداری این بحث را دنبال کنیم؛ و کلام را از عبارت مرحوم شیخ در «رسائل» شروع می‌کنیم.

کلام مرحوم شیخ انصاری

مرحوم شیخ فرموده‌اند حجّت به معنای آن چیزی است که حدّ وسط در قیاس است؛ و حدّ وسط یعنی چیزی که علت است برای ثبوت اکبر للأصغر؛ حجت به این معنا بر قطع اطلاق نمی‌شود، اما بر مباحث امارات اطلاق می‌شود. وقتی می‌گوئیم «القطع حجة» با این که می‌گوئیم «الخبر الواحد یا ظاهر الكتاب» ، یا الأمانة حجة» فرق دارد و معنای این دو یکی نیست. وقتی می‌گوئیم «الظنّ حجة»، معنای حجت این است که ظنّ می‌تواند حدّ وسط در قیاس قرار گیرد؛ به این بیان که بگوئیم «هذا مظنون الحرمة و كلّ مظنون الحرمة فهو حرام، فهذا حرام»، حالا ظنّ به هر سببی از اسباب می‌خواهد باشد؛ ظنّ خاص باشد یا ظنّ عام. در اینجا ظنّ را حدّ وسط قیاس قرار داده و حرمت که عبارت از اکبر است را برای اصغر که عبارت از فعل است، اثبات کرده‌ایم.

اما این قیاس در باب قطع امکان ندارد؛ نمی‌توانیم بگوئیم «هذا مقطوع الحرمة و كلّ مقطوع الحرمة فهو حرام، فهذا حرام» ؛ برای این که در کبری اشکال وجود دارد؛ در «كلّ مقطوع الحرمة فهو حرام»، حرمت مربوط به ذات شیء است و نه مربوط به شیء مقطوع. قطع، در حرمت شیء دخالت ندارد. شما که می‌گوئید «الخمير حرام»، چه قطع به حرمت داشته باشی و چه نداشته باشی، حرمت برای آن ثابت است. لذا، اشکال این قیاس آن است که قطع به حرمت نمی‌تواند علت برای حرمت باشد؛ و به تعبیر دیگر، قطع به حرمت در موضوع حرمت اخذ نمی‌شود.

تعبیر خیلی آسان‌تری که می‌کنند این است که قطع به یک حکم در موضوع خود آن حکم قرار نمی‌گیرد؛ نمی‌توانیم بگوئیم «كلّ مقطوع الحرمة حرام»، شما چه قطع داشته باشید و چه نداشته باشید، حرمت ثابت است. شیخ می‌فرماید: قطع به حرمت نمی‌تواند حدّ وسط برای اثبات حرمت برای این شیء و این عمل قرار بگیرد؛ این را یک طور دیگری تعبیر کنیم و بگوئیم قطع به حرمت در موضوع خود حرمت نمی‌تواند قرار بگیرد؛ به نظر می‌رسد بین این دو تعبیر فرقی نیست؛ و هر دو به یک معنا برمی‌گردد. حال، اگر کسی از شیخ سؤال کند که چه باید بگوئیم؟

شیخ می‌فرماید: باید بگوئیم «هذا حرام و كلّ حرام يجب الإجتنب عنه» و اینطوری می‌توانیم قیاس تشکیل دهیم. پس، تا اینجا شیخ فرمود که حجت به معنای حدّ وسط در قیاس، بر امارات اطلاق می‌شود، اما بر قطع اطلاق نمی‌شود. این نکته را نیز اضافه کنید که مقصود شیخ این نیست که بخواهد یک بحث لفظی صرف در اول «رسائل» داشته باشد، بلکه می‌خواهد بگوید اگر حجّت به معنای وسطیت در قیاس بر قطع اطلاق نشود، معنایش این است که مباحث قطع باید از علم اصول خارج شود؛ چون ملاک مسئله اصولی این است که حدّ وسط در قیاس باشد.

مثلاً می‌گوئید «هذا ظاهر الكتاب» - این صغری - و «ظاهر الكتاب حجة». این را که نتیجه بحث حجّیت ظواهر کتاب است، به عنوان کبری یا حدّ وسط قرار می‌دهید برای نتیجه‌ای که می‌خواهید بگیرید و بگوئید «فهذا حجة». اما آیا بیان مرحوم شیخ تام است؟ کثیری از بزرگان این فرمایش شیخ را پذیرفته‌اند که می‌توانیم این قضیه را تشکیل بدهیم و بگوئیم «هذا مظنون الحرمة و كلّ مظنون الحرمة فهو حرام، فهذا حرام» اما نمی‌توانیم بگوئیم «هذا مقطوع الحرمة و كلّ مقطوع الحرمة حرام، فهذا حرام» .

اشکال امام(ره) به مرحوم شیخ

اما امام رضوان الله تعالی علیه ، آنطوری که در کتاب «معتمد الاصول» در جلد دوم، صفحه 370 آمده، به شیخ اشکال کرده‌اند که به نظر ما بین این دو قضیه‌ای که بیان داشتید، فرقی نیست؛ از شما سؤال می‌کنیم چرا می‌گوئید قضیه «كلّ مقطوع الحرمة حرام» باطل است؟ خواهید گفت: برای این که حرمت برای ذات شیء است، چه قطع باشد و چه قطع نباشد. به نظر ما

همین حرف در باب مظنون هم می‌آید؛ وقتی می‌گوئید «کَلَّ مظنون الحرمة فهو حرام» ، خواهیم گفت که حرمت برای ذات شیء است، چه ظنّ حاصل شود و چه نشود. پس، هر دو یکی هستند.

دفاع از مرحوم شیخ

اما ممکن است که بتوانیم دفاعی از مرحوم شیخ داشته باشیم و آن این که فرقی بین «کَلَّ مظنون الحرمة فهو حرام» و «کَلَّ مقطوع الحرمة فهو حرام» وجود دارد؛ در باب ظنّ، با ظنّ به حرمت تازه می‌خواهیم به حرمت برسیم (یعنی ظنّ به حرمت ملازمه با خود حرمت ندارد)، شارع می‌خواهد بگوید که من ظنّ به حرمت را شرعاً طریق برای حرمت قرار می‌دهم؛ اما در باب قطع، شارع نمی‌تواند این حرف را بزند و قطع به حرمت را طریق برای حرمت قرار دهد. اصلاً وقتی عبارت مرحوم شیخ را ملاحظه کنیم، شیخ بعد از این که می‌فرماید طریقی قطع ذاتی است، این مطلب را متفرّع می‌کند که حجت به معنای وسطیت در قیاس بر قطع اطلاق نمی‌شود، اما بر امارات اطلاق می‌شود.

اشکال مرحوم محقق اصفهانی

مرحوم محقق اصفهانی در صفحه 11 از جلد سوم «حاشیه مکاسب» می‌فرماید: اصل این که قطع به حکم در موضوع آن حکم اخذ نمی‌شود و شارع هم نمی‌تواند بگوید «إذا قطعت بالحرمة فهو حرام»، درست و مطلب مسلمی است، اما این که خواهیم این را دلیل قرار دهیم برای این که مباحث قطع از مسائل علم اصول خارج است، درست نیست و ما آن را قبول نداریم. برای این که آنچه را که ما می‌خواهیم حد وسط قرار دهیم، نتیجه بحث در مباحث قطع است، می‌گوئیم «هذا مقطوع و کَلَّ مقطوع حجة، فهذا حجة»؛ ما نمی‌خواهیم قطع به حکم را در موضوع حکم قرار دهیم تا شما اشکال کنید؛ بلکه می‌خواهیم نتیجه بحث از قطع را به عنوان کبرای قیاس قرار دهیم. به نظر ما نیز این اشکال اشکال درستی است.

اشکال سوم بر مرحوم شیخ

اشکال سوم این است که اساساً چه لزومی دارد که ما حجت به معنای اصطلاحی را در اینجا مطرح کنیم؟، مرحوم شیخ مسلم گرفته‌اند که حجت یعنی آنچه که حدّ وسط در قیاس، و واسطه در ثبوت اکبر برای اصغر است. اما بزرگان فرموده‌اند که برای حجت سه اصطلاح داریم:

(1) حجت به معنای لغوی؛ یعنی «ما به يحتجّ العبد علی المولی و المولی علی العبد» حجت عبارت است از چیزی که قاطع عذر است؛ در قیامت به عبد می‌گویند چرا این کار را کردی؟ می‌گوید قطع داشتم. حال، چه اشکالی دارد که بگوئیم در «القطع حجة» □ «الامارة حجة» □ «الظنّ حجة» □ «ظاهر الکتاب حجة» بگوئیم تمام حجت‌ها، همین حجت به معنای لغوی است؟

(2) حجت به معنای منطقی؛ این حجت بر مجموع صغری و کبری اطلاق می‌شود. وقتی می‌گوئید قیاس حجة، فقط بر یک جزء آن نمی‌گوئید حجت، بلکه مجموع صغری و کبری را حجت می‌گوئید.

(3) حجت به معنای اصول؛ حجت یعنی آن چیزی که در کبرای قیاس قرار می‌گیرد. شما وقتی علم اصول را معنا می‌کنید، می‌گوئید علم اصول علم به یک مسائلی است که «تقع نتیجتها فی طریق الاستنباط»، مقصود این است که غالباً نتیجه مسائل

علم اصول کبرای استنباط قرار می‌گیرد. حال، از کلمات مرحوم شیخ انصاری استفاده می‌شود که حجت به معنای منطقی (یعنی همان حدّ وسط) را پذیرفته‌اند و لذا مثال می‌زنند: «العالم متغیّر و کلّ متغیّر حادث، فالعالم حادث»؛ و می‌فرمایند «متغیّر» حدّ وسط است برای ثبوت اکبر للأصغر. از این نفی حجت منطقی می‌خواهند به اعتقاد خودشان نتیجه بگیرند که مباحث قطع از مسائل علم اصول نیست.

به ایشان اشکال می‌شود که اولاً اگر مرادتان حجّت منطقی است، حجت منطقی مجموع صغری و کبری است، نه فقط حدّ وسط تنها؛ و ثانیاً چه کسی گفته که در اینجا حجت به معنای منطقی را مطرح کنیم؟ ممکن است حجت به معنای لغوی مراد باشد که هم در مورد قطع جریان دارد و هم در مورد امارات؛ مخصوصاً برخی از بزرگان مثل مرحوم محقق بروجردي قدس سره که امام و بزرگان دیگری هم از ایشان تبعیت کرده‌اند و ما نیز در اوایل بحث اصول همین نظریه را اختیار کردیم، قائلند به این که موضوع علم اصول عبارت است از «الحجّة فی الفقه»؛ و بحث مفصلی هم دارند که در «موضوع کلّ علم ما یبحث فیهِ عن عوارضه الذاتیة»، عرض ذاتی را چه معنا کنیم؟ که همان تفسیر مرحوم آخوند که فرمودند «أی بلا واسطة فی العروض» را اختیار می‌کنند.

نتیجه فرمایش مرحوم بروجردي این است که در تمام این قضایا که ما می‌گوئیم، حجت به معنای همین است که به عنوان موضوع علم اصول است؛ منتهی بیانی دارند که می‌فرمایند تمام این قضایا عکس است، یعنی ما به حسب ظاهر می‌گوئیم «القطع حجّة» اما به حسب واقع عبارت است از الحجّة التي یمكن که مکلف و شارع بر آن اعتماد کند، هو القطع، یا هو الامارة و هكذا. مرحوم بروجردي طبق این بیان از کسانی هستند که اسرار دارند مباحث قطع جزء مسائل علم اصول است و خارج از مباحث علم اصول نیست. مرحوم بروجردي با مرحوم شیخ و مرحوم آخوند و کثیری از بزرگان مخالف می‌کنند، و می‌فرمایند: موضوع علم اصول هو الحجّة فی الفقه؛ و قطع حجت در فقه است، اماره حجت در فقه است، خبر الواحد حجت در فقه است و هكذا.

نظر استاد محترم

آن که ما عرض می‌کنیم این است که اگر ما فقط حجت به معنای لغوی را بگیریم، حق با آقایان است و این اشکال بر مرحوم شیخ وارد است که مسائل قطع نیز در این صورت جزء مباحث علم اصول خواهد بود؛ به عبارت دیگر، به شیخ اشکال می‌کنیم که شما چرا از اول معنایی را پایه گذاری کردید - فرمودید حجت یعنی آن چیزی که حدّ وسط در قیاس قرار بگیرد - که قابل تطبیق و قابل انطباق بر مباحث قطع نیست؛ منتهی کلام این است که اگر کسی در اول علم اصول گفت موضوع علم اصول، الحجّة فی الفقه است، آیا حتماً باید در اینجا قائل شود به این که مباحث قطع داخل در مسائل علم اصول است؛ آیا کسی مثل مرحوم بروجردي باید در اینجا (با قطع نظر از حجت به معنای لغوی) قائل شود که مسائل قطع داخل در مسائل علم اصول است؛ یا این که ممکن است کسی بگوید حتی طبق این معنا می‌توان گفت مسائل قطع از مباحث علم اصول خارج است؟

در اینجا می‌گوئیم «الحجّة فی الفقه» به این معناست که ما در علم اصول مسائلی داریم که نتیجه آن مسائل این است که در فقه بتوانیم از آن استفاده کنیم. آیا مباحث قطع اینطور است؛ نه؛ شما در مباحث قطع می‌گوئید «القطع حجّة»، اما دیگر با آن به یک حکم نمی‌رسید. شما وقتی به وجوب صلاة جمعه قطع دارید، این عین وصول به حکم است؛ و دیگر نمی‌توانید آن را مقدمه برای رسیدن به حکمی قرار دهید.

پس، حتی اگر مبنای مرحوم بروجردي را بگیریم، باز ملازمه ندارد که مسائل قطع حتماً از مسائل علم اصول شود. بله، برای این که مسائل قطع از مباحث علم اصول شود، می‌گوئیم باید حجت را به معنای لغوی بگیریم تا مسئله تمام شود. مرحوم شیخ انصاری بعد از این مطلب اول یک «والحاصل» هم دارند که إن شاء الله برای فردا.